

سیاستگذاری اقتصادی و مسئولیت اجتماعی دولت

عباس مصلی نژاد*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۸ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۷)

چکیده:

امروزه، مسئولیت اجتماعی از مفاهیم کهن خود، همانند نوع دوستی و کمک های انساندوستانه فراتر رفته و طیف گستره فعالیتهای دولت در سطوح محلی، ملی و بین المللی را در بر می گیرد. از آنجا که مسئولیت اجتماعی دولت در حوزه های مختلف وجود دارد؛ بنابراین، سیاستگذاری اقتصادی باید در ارتباط با موضوعاتی همانند حقوق اجتماعی، بهداشت، سلامت، فعالیت بخش خصوصی و نقش شرکت ها در توسعه اقتصادی انجام پذیرد. هر یک از حوزه های یاد شده بخشی از فرآیند مسئولیت اجتماعی و سیاستگذاری اقتصادی دولت ها را شامل می شود. بنابراین، دولتی می تواند مسئولیت بیشتری در حوزه اجتماعی عهده دار شود که اولاً، از قابلیت های زیرساختی برخوردار باشد؛ ثانیاً، بتواند از قابلیت های خود در ارتباط با مسئولیت اجتماعی اش در برابر جامعه و ساختار قدرت در کشور استفاده کند. درباره مسئولیت اجتماعی دولت در برابر گروه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نظریات مختلف ارائه شده است. تمامی تحلیلگران مسائل سیاستگذاری عمومی بر این اعتقاد هستند که مسئولیت اجتماعی دولت ها بیانگر چگونگی حمایت آنان از سازمان ها، نهادها، شرکت ها و گروه های اجتماعی است. در این مقاله تلاش می شود تا عوامل، ضرورت ها و بسترهای ساختاری اجرای مسئولیت اجتماعی دولت از طریق سیاستگذاری اقتصادی مورد بررسی قرار گیرند. در این ارتباط، عوامل مختلف می توانند بر چگونگی و روند مسئولیت اجتماعی دولت در برابر بخش خصوصی تاثیرگذار باشند. از جمله این عوامل و مولفه ها می توان به نقش موضوعات سیاسی، مولفه های رقابتی، عوامل اخلاقی و قانونی اشاره داشت. مسئولیت اجتماعی دولت ایجاب می کند تا بستر تحرک گروه های مختلف اقتصادی- اجتماعی را فراهم آورده و بخشی از وظایف دولت در حوزه عمومی به آنان واگذار شود. این مقاله براساس رهیافت ساختاری- کارکردی در سیاستگذاری اقتصادی تدوین شده است.

واژگان کلیدی :

مسئولیت اجتماعی دولت، حوزه عمومی، حوزه خصوصی، عوامل رقابتی در مسئولیت اجتماعی، عوامل قانونی مسئولیت اجتماعی، عوامل اخلاقی مسئولیت اجتماعی دولت

Email: Mossalanejad@Mossalanejad.com

* فاکس: ۸۸۰۷۹۹۰۵

برای اطلاع از دیگر مقالات این نویسنده که در این مجله، منتشر شده اند به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

سیاست‌گذاری اقتصادی عموماً بوسیله طیفی گسترده از بازیگران شکل می‌گیرد. دولت، نهادهای اقتصادی، شرکت‌های چندملیتی و مجموعه‌هایی که فعالیت‌های تجاری-مالی دارند؛ در زمره بازیگران تاثیرگذار در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی محسوب می‌شوند. «دولت» (State) را می‌توان یکی از اصلی‌ترین نیروها و بازیگرانی دانست که می‌تواند در فرآیند سیاست‌گذاری اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نقش‌آفرین و تاثیرگذار باشد. این امر از کارویژه دولت در روند سیاست‌گذاری اقتصادی و تامین رفاه عمومی برای شهروندان ناشی می‌شود.

بخش خصوصی شامل طیفی گسترده از نیروهای اقتصادی، اجتماعی و بوروکراتیک است. سهامداران مالکان شرکت‌های اقتصادی، تامین‌کنندگان مواد اولیه، فروشندگان محصولات تولید شده، بانک‌ها، سازمان‌های دولتی، گروه‌های سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، مصرف‌کنندگان کالاهای خاص و همچنین مجموعه‌هایی که در مدیریت امور محلی تاثیرگذار هستند، در حوزه بخش خصوصی قرار می‌گیرند. بنابراین، دولت نیازمند آن است که روابطی سازمان‌یافته و قاعده‌مند را با چنین مجموعه‌هایی برقرار کرده و تداوم بخشد.

برخی از تحلیل‌گران مسائل اجتماعی بر این اعتقاد هستند که مسئولیت اجتماعی دولت در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی قرار دارد. در حالی که این رویکرد بدون توجه به مولفه‌های اقتصادی نمی‌تواند تاثیری قابل توجه و تعیین‌کننده در موازنه اقتصادی طبقات مختلف جامعه بر جای گذارد. در این ارتباط، «هارتلی دین» (Hartley Dean) بیان می‌دارد که:

«جذابیت سیاست‌گذاری اجتماعی به این دلیل است که چندان مرزی ندارد و به همه جنبه‌های زندگی مربوط می‌شود. نگاه سیاست‌گذاری اجتماعی به آینده است. در سطح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی مورد توجه قرار می‌گیرد... همه مسائل مربوط به امنیت اجتماعی، مسکن، آموزش، بهداشت و مراقبت اجتماعی در این حوزه قرار می‌گیرند. برنامه‌ریزی برای تامین چنین اهدافی صرفاً از طریق فرآیندهای اجتماعی حاصل نخواهد شد. باید مولفه‌های اقتصادی نیز به موازات اهداف اجتماعی دولت شکل گیرد. موضوعاتی همانند بهداشت، آموزش، وسایل معاش، شغل و پول موضوعات حیاتی هستند که به کمک دولت، مقامات رسمی، شرکت‌ها، گروه‌های اجتماعی، مجموعه‌های اقتصادی، موسسات خیریه، انجمن‌های محلی و سایر گروه‌های غیردولتی محقق می‌شوند (دین، ۱۳۸۱: ۱۰-۶).

مهم‌ترین مساله در پیوند حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی آن است که وظیفه دولت را برای تنظیم اولویت‌ها افزایش می‌دهد. به طور کلی، دولت نه تنها در ارتباط با رفاه اجتماعی بلکه در برابر طبقات اقتصادی سازوکار فعالیت شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های کارگری،

نهادهای مالی، واردکنندگان، صادرکنندگان، سهامداران، مالکان شرکت‌های اقتصادی و سایر نیروهای اجتماعی دارای مسوولیت است.

۱- رابطه سیاست‌گذاری اقتصادی و مسوولیت اجتماعی دولت

نظریه‌پردازانی همانند جانسون بر این اعتقاد هستند که سیاست‌گذاری اقتصادی در عصر حاضر بوسیله مراجع و مجموعه‌های مختلف شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، بخش‌هایی متنوع در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی مشارکت دارند. جانسون بخش غیررسمی، بخش خصوصی، بخش دولتی و همچنین بخش داوطلب را که فعالیت‌های افتخاری به انجام می‌رساند در فرآیند سیاست‌گذاری مهم و تعیین‌کننده می‌داند (Johnson, 1987: 22).

هر یک از این بخش‌ها نماد فعالیت‌های اجتماعی در جوامع محسوب می‌شوند؛ بنابراین، سیاست‌گذاری اقتصادی باید به گونه‌ای انجام پذیرد که نیازهای اجتماعی را تامین کند. به این ترتیب، هر سناریوی احتمالی در سیاست‌های اجتماعی که به رفاه، آسایش و همکاری لایه‌های اجتماعی مختلف منجر شود؛ بخشی از ضرورت‌های حکومت‌داری محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، برای رفاه جامعه، رشد اقتصادی کشور، ارتقاء درآمد مجموعه‌های صنعتی و اقتصادی مختلف و همچنین بازسازی اقتصاد ملی و جهانی چاره‌ای جز نقش‌آفرینی دولت در حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی وجود ندارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان شرایطی را در نظر گرفت که رفاه اجتماعی، توسعه اقتصادی و پیشرفت تکنولوژیک بدون توجه به نقش دولت در پاسخگویی اجتماعی و سیاست‌گذاری اقتصادی انجام پذیرد. در این ارتباط کلارک و نیومن اعتقاد دارند:

«اگر هدف اصلی دولت، امنیت و رفاه اجتماعی باشد در آن شرایط ضرورت‌هایی از جمله سیاست‌گذاری اقتصادی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به عبارت دیگر، سیاست‌گذاری اقتصادی نه تنها بستر شکل‌گیری رفاه و امنیت اجتماعی را فراهم می‌سازد بلکه یکی از عوامل بنیادین در ارتقاء قابلیت اقتصادی کشورها، شرکت‌های خصوصی و اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. در دوران موجود مولفه‌هایی از جمله «فرادولت‌داری» (Meta Governance) شکل گرفته است. دولت باید پاسخگویی نیاز اقتصادی جامعه و گروه‌های اقتصادی متنوع باشد که ساختار اقتصادی و سیاسی را کنترل می‌کند. به عبارت دیگر، جامعه رفاه ملی در شرایطی شکل گرفته و تداوم می‌یابد که سیاست‌گذاری اقتصادی دولت در راستای فرادولت‌داری سازماندهی شود. این روند منجر به رشد اقتصاد جهانی می‌شود» (Clarke and Newman, 1997: 88).

اگر دولت نتواند در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی به اهدافی همانند رفاه اجتماعی و ارتقاء درآمدهای ملی توجه موثر نشان دهد در آن شرایط جلوه‌هایی از دولت بدون رفاه و همچنین

دولت غیرتوسعه‌گرا ایجاد خواهد شد. در چنین فرآیندی برخی از نظریه‌پردازان تاکید دارند که کارویژه اصلی دولت نمی‌تواند تحت‌الشعاع هیچ موضوع دیگر قرار گیرد. اگر توسعه اقتصادی شکل گیرد؛ در آن شرایط بستر برای افزایش سطح رفاه جامعه نیز فراهم خواهد شد. به همین دلیل است که در دوره رشد اقتصادی، میزان درآمد دولت، جامعه و گروه‌های اقتصادی به موازات یکدیگر افزایش می‌یابد. کسری بودجه دولت کاهش یافته و بستر برای رونق اقتصادی، سرمایه‌گذاری و ارتقاء زیرساخت‌های صنعتی فراهم می‌شود.

۱-۱. رسالت بین‌المللی مسئولیت اجتماعی دولت

به طور کلی سیاستگذاری اقتصادی شامل اقدامات سیاسی، اقتصادی و حقوقی می‌شود. اقداماتی که می‌تواند مخاطرات رویارویی گروه‌های فرودست جامعه در ساختار سیاسی و همچنین چالشگری کشورهای فقیر در بازارهای بین‌المللی را کاهش دهد. در چنین شرایطی سیاستگذاری اقتصادی باید به گونه‌ای انجام گیرد که برای موضوعاتی همانند نیروی کار، مهاجرت، محیط زیست، نظامیگری و تضعیف آزادی‌های مدنی پاسخ‌های مناسب تنظیم کند. آنچه به عنوان تلاش برای لغو بدهی‌های جهان سوم مطرح می‌شود را می‌توان بخشی از سیاستگذاری اقتصادی داخلی دانست که با سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی پیوند می‌یابد. نهادهای اقتصادی باید بتوانند چنین تعامل و همکاری را به وجود آورند (Cochrane, 2003: 64). در چنین شرایطی بستر برای شکل‌گیری فضای فراطبقاتی حاصل می‌شود؛ در آن صورت دولت از قابلیت بیشتر برای ارتقاء توان اقتصادی جامعه و اجزای مربوط به آن بهره‌مند خواهد شد. این امر صرفاً در شرایطی حاصل می‌شود که امکان پیگیری سیاست‌های چندجانبه در فضای کثرت‌گرایی سیاسی و اقتصادی حاصل شود. کثرت‌گرایی را می‌توان محور اصلی مسئولیت‌پذیری اجتماعی دولت در فرآیند سیاستگذاری اقتصادی دانست.

۲- قابلیت‌های عمومی و مسئولیت اجتماعی دولت

همواره بین قابلیت ساختاری و مسئولیت‌های مربوط به دولت رابطه مستقیم وجود دارد. در بسیاری از تحلیل‌های اقتصادی، توسعه تابعی از قابلیت دولت برای پیگیری اهداف برنامه‌ای محسوب می‌شود. به هر میزان قابلیت دولت برای تامین درآمدهای اقتصادی بیشتر افزایش یابد؛ طبیعی است که مسئولیت اجتماعی آن نیز رشد بیشتر پیدا می‌کند. به این ترتیب، می‌توان تاکید داشت که بین فرآیندهای سیاستگذاری اقتصادی در حوزه مسئولیت اجتماعی دولت با قابلیت‌های ساختاری و کارآمدی زمامداران رابطه‌ای مستقیم وجود دارد.

یکی از عواملی که قابلیت دولت در سیاست‌گذاری اقتصادی و مسوولیت اجتماعی آن را افزایش می‌دهد؛ موضوع قابلیت‌های انسانی و ساختاری است. آمارتیا سن اقتصاددان شهیر هندی و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۸ بر عامل انسانی تاکید داشته و بر این اعتقاد است که قابلیت دولت تابعی از توانمندی گروه‌های اجتماعی خواهد بود. بنابراین، هرگونه سرمایه‌گذاری در حوزه «توسعه انسانی» دارای آثار و پیامدهایی برای رشد قابلیت دولت در انجام وظایف سازمانی‌اش خواهد بود (سن، ۱۳۸۲: ۲۷).

نگرش آمارتیا سن درباره نقش قابلیت انسانی در ارتقاء توانمندی دولت در برابر رویکرد درآمدمحور قرار گرفت. به عبارت دیگر، سن درصدد برآمد تا بسترهای طرح موضوعات جدید را برای ارتقاء قابلیت دولت فراهم آورد. موضوع توسعه انسانی در نگرش وی نقش محوری پیدا کرد. به عبارت دیگر، وی «با انتقاد از سایه سنگین عنصری به نام درآمد که تقریباً بر تمامی جنبه‌های موضوعات اقتصادی از جمله مطلوبیت، رشد، توسعه، فقر، نابرابری و مانند آن سایه افکننده؛ تلاش کرد نشان دهد نگاه محدود و ابزاری به قابلیت دولت هیچگاه نمی‌تواند سودمند، موثر و تعیین‌کننده باشد. به عبارت دیگر، نگاه محدود و ابزاری معطوف به درآمد و درآمدمحوری در تحلیلهای اقتصادی مهم‌ترین علت عدم توفیق برنامه‌های توسعه و برنامه‌های سیاست اجتماعی معطوف به فقر و نابرابری بوده است. درآمدمحوری به نادیده گرفتن مولفه‌هایی همانند عدالت و رفع تبعیض در سیاست‌گذاری اقتصادی منجر می‌شود» (محمودی، ۱۳۸۵: ۷۷۳).

۲-۱- عملگرایی در مسوولیت اجتماعی دولت

در چنین فرآیندی، دولتی از قابلیت برخوردار است که اولاً، بتواند چارچوب فکری-تحلیلی مناسب را برای ایجاد ذهنیت معطوف به سودگرایی در جامعه بوجود آورد. این امر به منزله «ارتقاء عملگرایی» (Promotion of Pragmatism) از حوزه دولت به عرصه اجتماعی محسوب می‌شود؛ ثانیاً، در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی، دولتی از قابلیت لازم برخوردار است که بتواند «رفاه اجتماعی» (Social Welfare) مناسب برای جامعه را ایجاد کند؛ ثالثاً، قابلیت ساختاری به مفهوم آن است که نظام سیاسی از توانایی لازم برای ایجاد تعادل بین منافع فردی، گروهی و طبقاتی ایجاد کند. این امر به معنای توانایی ایجاد «تعادل ساختاری» (Structural Equilibrium) محسوب می‌شود. ترکیب سه مولفه یاد شده بیانگر آن است که دولت‌ها از مسوولیت اجتماعی معطوف به رفاه و سازندگی برخوردار بوده و از ابزارهای در دسترس خود برای ارتقاء چنین قابلیتی بهره می‌گیرند (Robins, 2002: 19).

قابلیت دولت در اجرای برنامه‌های توسعه و همچنین انجام وظایف و مسئولیت اجتماعی به معنای آن است که بتواند از گزینه‌های ابزاری مختلف استفاده کند که در دسترس دارد و از آنان برای نیل به اهداف بهره گیرد. به طور کلی، دولتی که فاقد قابلیت است، با آسیب‌پذیریهای زیاد روبه‌رو خواهد شد. چنین دولتی قادر نخواهد بود تا سطح رفاه شهروندان خود را ارتقاء دهد؛ درآمد ملی آنان را افزایش دهد و در نهایت اینکه بسترهای خروج جامعه از فقر را فراهم آورد. اگرچه قابلیت، ماهیت ترکیبی دارد؛ مولفه‌های فردی، اجتماعی و اقتصادی در تحقق آن تاثیرگذار هستند؛ اما دولتی که بتواند اهداف اجرایی خود را عملیاتی کند از قابلیت بالا برخوردار است.

دولت‌های ورشکسته در زمره واحدهایی محسوب می‌شوند که قابلیت محدود دارند. به عبارت دیگر، قابلیت را می‌توان به عنوان چگونگی رابطه «اولویت‌های اجرایی - انتخاب گزینه رفتاری» (Executive Priority - Choice Option) تلقی کرد. دولت‌هایی که نتوانند اهداف مورد نظر خود را تحقق بخشند و یا اینکه نسبت به وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی خود بی‌توجه باشند؛ قادر به سیاستگذاری اقتصادی مطلوب نبوده و در نتیجه، جایگاه خود را در افکار عمومی جامعه از دست می‌دهند. در فرآیند سیاستگذاری اقتصادی، دولت‌ها نیازمند ارتقاء قابلیت اجرایی خود هستند. بر این اساس، «روبینز» (Robins)، قابلیت اجرایی دولت برای تحقق اهداف و اولویت‌ها را براساس سه مولفه مورد سنجش قرار می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که قابلیت دولت برای اجرای مسئولیت اجتماعی مربوط به شرایطی است که بتواند سیاستگذاری اقتصادی و اجتماعی مناسب را تنظیم کند.

۲-۲- قابلیت ساختاری در مسئولیت اجتماعی دولت

کشورهایی از «امنیت اجتماعی» (Social Security) برخوردارند که اولاً، از قابلیت ساختاری بالایی بهره دارند؛ ثانياً، بین اهداف و چگونگی تحقق آن هماهنگی وجود دارد. به این ترتیب، کشورهای از امنیت اجتماعی برخوردار هستند که بستر لازم برای انجام تعهدات دولت در حوزه مسئولیت اجتماعی آنان وجود داشته باشد. قابلیت ساختاری دارای شاخص‌های ملموس و کمی است. مطلوبیت و رفاه در زمره چنین شاخص‌هایی محسوب می‌شوند. رفاه با درآمد اقتصادی شهروندان ارتباط دارند. در حالی که مطلوبیت بیانگر چگونگی رضایت آنان از سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی محسوب می‌شود. نشانه‌هایی از جمله امنیت اقتصادی را می‌توان در حوزه مطلوبیت دولت در نگاه جامعه دانست (بانک جهانی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

دولت‌هایی که از قابلیت ساختاری بسیار برخوردارند و از این قابلیت برای اجرای مسئولیت اجتماعی خود بهره می‌گیرند، قادر هستند تا فقر و نابرابری اقتصادی را کاهش داده و

از این طریق بسترهای لازم برای تحقق اهداف اجتماعی جامعه‌محور و همچنین توسعه انسانی را فراهم آورند. به همین دلیل است که در گزارش بانک جهانی موضوع مربوط به مبارزه با فقر در زمره مسوولیت اجتماعی دولت‌ها قرار داده شده است. سیاست‌گذاری اقتصادی باید معطوف به فرآیندی باشد که بسترهای تحقق جامعه‌ای را فراهم آورد که فقر و بی‌خانمانی به حداقل خود کاهش یابد. بانک جهانی تحقق این امر را در شرایطی امکان‌پذیر می‌داند که بسترهای «توانمندسازی ساختاری» (Structural ability Building) بوجود آید. این امر بخشی از مولفه‌های امنیت اجتماعی محسوب می‌شود.

قابلیت دولت برای اجرای مسوولیت اجتماعی از طریق چگونگی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اقتصادی حاصل می‌شود. به طور کلی، دولت باید بتواند برای عملیاتی سازی قابلیت ساختاری خود، بستر ارتقاء قابلیت فردی، قابلیت اجتماعی و قابلیت‌های محیطی را فراهم آورد. هر یک از مولفه‌های یاد شده دارای نشانه و شاخص‌های کمی هستند. به طور مثال شاخص‌های قابلیت فردی شامل سواد، مهارت‌های فنی، تغذیه مناسب، سلامتی و آرامش است.

از سوی دیگر، قابلیت اجتماعی در شرایطی ایجاد می‌شود که بستر برای تحقق فرصت‌های آموزشی برابری جنسیتی، تامین ارزش‌های انسانی در بین گروه‌های اجتماعی فراهم شود. در نهایت این که قابلیت‌های محیطی شامل مولفه‌ها و موضوعاتی همانند محیط زیست، آرامش ذهنی، امکانات زیربنایی، نهادهای کارآمد و توزیع کالاهای عمومی در بین شهروندان خواهد بود.

در نظام‌های دموکراتیک این موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد که به هر میزان «آزادی اجتماعی» افزایش یابد؛ بستر برای ارتقاء «قابلیت‌های عمومی» شهروندان و همچنین ارتقاء قابلیت‌های ساختاری فراهم می‌شود. اگرچه چنین رویکردی در ادراک مقامات اجرایی بسیاری از کشورهای در حال توسعه مشاهده نمی‌شود؛ اما می‌توان به این جمع‌بندی رسید که بین ساختار سیاسی و مسوولیت اجتماعی دولت در روند سیاست‌گذاری اقتصادی رابطه مستقیم و هماهنگ وجود دارد.

این امر بیانگر آن است که در ساختارهای سیاسی اقتدارگرا، شهروندان چندان آزادی عمل برای طرح مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود ندارند. به همین دلیل است که دولت‌ها از آزادی عمل قابل توجه برخوردار می‌شوند. در چنین شرایطی، دولت‌ها به مسوولیت اجتماعی خود و چگونگی بهره‌گیری از قابلیت‌های ساختاری در فضای دموکراتیک چندان توجه مبذول نخواهند داشت (مایر و استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۱۸).

یکی از مباحث اصلی اقتصاد توسعه را می‌توان ارتقاء قابلیت ساختاری دولت برای توجه بیشتر به مسئولیت اجتماعی خود دانست. به عبارت دیگر، اگر درآمد سرانه در چارچوب برنامه‌های توسعه اقتصادی افزایش یابد؛ این امر بستر بهبود کیفیت زندگی انسان‌ها را فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، افزایش «درآمد سرانه» به منزله آن است که اشتغال افزایش یافته و به این ترتیب، بستر برای «بسط دامنه انتخاب» انسان‌ها به وجود می‌آید. انتخاب مسکن، شغل و رهیافت‌های سیاسی-اجتماعی از شرایطی ناشی است که جوامع از وضعیت توسعه‌نیافتگی خارج شده و روندهای رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را سپری می‌سازند.

لازم به توضیح است که رشد اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند نشانه توجه دولت به مسئولیت اجتماعی باشد. نظریه‌پردازان جدید توسعه بر این اعتقاد هستند که توسعه انسانی، رفاه، مبارزه با فقر و رفع تبعیض در زمره اصلی‌ترین وظایف ساختاری دولت محسوب می‌شود. این امر به مفهوم آن است که به هر میزان دولت‌ها به مسئولیت اجتماعی خود توجه بیشتر داشته باشند؛ به همان میزان نیز بستر برای از بین رفتن شاخص‌های مغایر با توسعه انسانی فراهم می‌شود. به عبارت دیگر، توسعه انسانی در شرایطی تحقق می‌یابد که امکان همکاری جامعه، طبقات اجتماعی-اقتصادی و دولت در راستای اهداف عمومی نظام سیاسی فراهم شود. اگر رشد اقتصادی بدون توجه به شاخص‌هایی همانند رفاه عمومی، مبارزه با فقر و رفع تبعیض انجام گیرد؛ این امر به مفهوم آن است که مسئولیت اجتماعی دولت مورد توجه قرار نگرفته و به موازات رشد اقتصادی، بستر برای شکل‌گیری چالش‌های جدید در حوزه‌های ساختاری به ویژه در عرصه توسعه انسانی و توسعه اجتماعی بوجود آمده است (گریفین و مک کنلی، ۱۳۷۷: ۳۹).

۳- نمادهای حقوق مدنی و مسئولیت اجتماعی دولت

مسئولیت اجتماعی دولت در حوزه‌های مختلف مورد مشاهده و ملاحظه قرار می‌گیرد. هر یک از این حوزه‌ها بخشی از حقوق اجتماعی جامعه محسوب شده و دولت‌ها باید منابع خود را برای تامین حقوق اجتماعی شهروندان مورد استفاده قرار گیرند. به طور کلی، سیاستگذاری اقتصادی به گونه‌ای شکل می‌گیرد که بتواند بستر تامین نیازهای اجتماعی-اقتصادی شهروندان را فراهم آورد. این امر براساس نظریه دولت رفاه و ضرورت ارتقاء سطح امنیت اجتماعی در جوامع مختلف مورد توجه قرار می‌گیرد.

به طور کلی، می‌توان موضوعاتی همانند حقوق بشر، حقوق سلامت شهروندان، حقوق آموزش و پرورش و همچنین تامین اجتماعی را در زمره اصلی‌ترین نشانه‌های مسئولیت اجتماعی دولت دانست. به این ترتیب، همه نظام‌های سیاسی تلاشی همه‌جانبه به انجام می‌رسانند تا اهداف عمومی و اجتماعی دولت را در مدار سیاستگذاری اقتصادی قرار داده و

زیرساختهای تامین آن را فراهم آورد. نقش هر یک از مولفه‌های تشکیل‌دهنده مسوولیت اجتماعی دولت در روند سیاست‌گذاری اقتصادی را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۳-۱- مسوولیت اجتماعی دولت و حقوق بشر

درباره مولفه‌ها و موضوعات تشکیل‌دهنده حقوق بشر، تفاسیر متعدد ارائه شده است. برخی بر «رویکرد خاص‌گرایی» در ارتباط با موضوعات حقوق بشر تاکید دارند. این امر به معنای آن است که شاخص‌هایی همانند آزادی بیان، آزادی اندیشه و آزادی انتشار رسانه در زمره اصلی‌ترین موضوعات حقوق بشر محسوب می‌شود. گروهی دیگر دارای «رویکرد عام‌گرا» در ارتباط با چنین موضوعاتی هستند. عام‌گرایان بر این اعتقاد هستند که حقوق بشر صرفاً مربوط به آزادی‌های کنش انسانی نیست؛ بلکه طیفی گسترده از موضوعات وجود دارد که در برگیرنده حقوق بشر خواهد بود. از جمله این موضوعات می‌توان به حق خدمات و بهداشت عمومی، سلامت شهروندان و آموزش اشاره داشت.

اگرچه موضوع حقوق بشر از اوایل قرن نوزدهم در افکار عمومی بین‌المللی دارای جایگاه و موقعیتی ویژه بوده است؛ اما می‌توان به این جمع‌بندی رسید که طی سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی، موضوع حقوق بشر به یکی از ضرورت‌های مسوولیت اجتماعی دولت مورد توجه قرار گرفته است. زمانی که صحبت از حقوق بشر می‌شود؛ این امر دارای اجزا و نشانه‌هایی متفاوت بوده که بخشی از آن نیز ماهیت اقتصادی دارد. به این ترتیب، موضوعات تشکیل‌دهنده حقوق بشر می‌توانند در حوزه‌های مختلف ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حکومتها مورد توجه قرار گیرد.

افزایش استانداردهای آموزشی، فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی را می‌توان در زمره اهداف عمومی واحدهای سیاسی دانست. طبعاً کشورهایی که از قابلیت ساختاری بیشتر برخوردارند، از انگیزه بیشتر برای توجه به مسوولیت اجتماعی خود در بستر حقوق بشر برخوردارند. این کشورها توانسته‌اند ضرورت‌های توسعه انسانی و حقوق بشر را به عنوان بخشی از برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود سازماندهی کنند. طبعاً تامین هزینه حوزه‌های یادشده، نیازمند آن است که چنین موضوعاتی در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی قرار گیرد (Kinney, 2001: 28).

در شرایط موجود، حقوق اجتماعی مربوط به آموزش و پرورش به عنوان مسوولیت اجتماعی ۱۸۷ کشور جهان در قانون اساسی آنان مورد تاکید قرار گرفته است. علاوه بر آن، خدمات بهداشتی و درمانی نیز در ۷۳ کشور جهان در زمره مسوولیت اجتماعی دولت‌ها قرار گرفته است. برخی از کشورهای در حال توسعه که از مازاد اقتصادی ویژه برخوردارند؛ تاکنون

توانسته‌اند مقیاس مربوط به حقوق شهروندان در بستر خدمات بهداشتی، درمانی و آموزشی را ارتقاء دهند. در سال‌های قرن ۲۱ موضوعات یاد شده در زمره اصلی‌ترین شاخص‌های مربوط به سیاستگذاری اقتصادی کشورها بوده است.

۲-۳- رعایت پروتکل‌های بین‌المللی در مسئولیت اجتماعی دولت

اگرچه مولفه‌های یاد شده دارای موضوعات غیراقتصادی هستند؛ اما تحقق چنین اهداف و فرآیندی صرفاً از طریق برنامه‌ریزی و سیاستگذاری اقتصادی حاصل می‌شود. از جمله بیانیه‌هایی که در مورد چنین موضوعاتی منتشر شده می‌توان به بیانیه جهانی حقوق بشر (صادر در سال ۱۹۴۸)، منشور حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان (صادر در سال ۱۹۶۶)، منشور حقوق اجتماعی اروپا (۱۹۶۱)، منشور حقوق بشر آفریقا (۱۹۸۱) و منشور جهانی حقوق کودکان (۱۹۸۹) اشاره داشت. هر یک از این بیانیه‌ها که در منشورهای مختلف منتشر شده، بخشی از حقوق شهروندی محسوب شده که تحقق آن نیازمند برنامه‌ریزی و سیاستگذاری اقتصادی خواهد بود.

لازم به توضیح است که برخی از نهادهای بین‌المللی نیز قوانین و قواعدی برای تامین حق سلامت، خدمات بهداشتی، آموزش و پرورش را در کشورهای در حال توسعه وضع کردند. این نهادها تلاش دارند تا مسئولیت اجتماعی دولت را در ابعاد فراگیر و گسترده‌تر ارتقاء دهند. به عبارت دیگر، نهادهای بین‌المللی تلاش دارند تا مسئولیت اجتماعی خود را نهادینه کرده و آن را به عنوان دستورالعمل اجرایی برای دولت‌های جهان‌سوم تثبیت کنند. در این فرآیند می‌توان به نهادهایی همانند «برنامه توسعه سازمان ملل» (UNDP) یونسکو، سازمان بهداشت جهانی و شورای حقوق بشر استرالیا اشاره داشت. هر یک از این نهادها درصدد برآمدند تا موضوع حقوق بشر در ابعاد فراگیر و گسترده آن را به حوزه اجتماعی کشورهای در حال توسعه منتقل کرده و از این طریق بستر هماهنگی هنجاری در حوزه بین‌المللی را بوجود آورند. اگرچه برخی از کشورهای جهان سوم چندان تمایلی به پذیرش پروتکل‌های تصویب شده بوسیله نهادهای بین‌المللی درباره حقوق بشر ندارند؛ اما چنین فرآیندی به گونه‌ای تدریجی به طرح چنین موضوعاتی در ارتباط با مسئولیت اجتماعی دولت‌ها منجر شده است. موضوعات مربوط به توسعه انسانی در بسیاری از کشورها براساس شاخص‌ها و مقیاس‌های اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد. به هر میزان کشوری، هزینه اقتصادی بیشتر برای خدمات بهداشتی خود هزینه کند، طبعاً از جایگاهی بالاتر در مقیاس‌های تعیین شده بوسیله بانک جهانی و نهادهای اجتماعی وابسته به سازمان ملل برخوردار می‌شوند. به همین دلیل

است که چنین کشورهایی تلاش دارند تا هزینه‌های اجتماعی خود را ارتقاء داده و آن را به عنوان سرمایه‌گذاری برای ارتقاء قابلیت عمومی دولت قرار دهند.

۳-۳- حقوق شهروندی و مسوولیت اجتماعی دولت

از موضوعات اصلی سیاست‌گذاری اجتماعی در دوره موجود را می‌توان تنظیم نیازهای عمومی جامعه به ویژه در حوزه حقوق بشر و نیازهای عمومی شهروندان دانست. این امر به عنوان بخشی از فرآیندی محسوب می‌شود که حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی را با ضرورت‌های سیاست‌گذاری اجتماعی پیوند می‌دهد. بسیاری از تحلیل‌گران بر این اعتقاد هستند که سیاست‌گذاری اقتصادی نیز بخشی از سیاست‌گذاری اجتماعی و عمومی محسوب می‌شود که دولت نقشی موثر و سازنده در برابر نیاز عمومی جامعه به خدمات مربوط به حقوق بشر ایفا می‌کند. این امر نشان می‌دهد که:

«میزان بهره‌مندی از امکانات آموزشی، بهداشتی و خدمات عمومی شهروندان تا حد زیاد به میزان بهره‌وری خانواده‌ها و همچنین رشد اقتصادی کشورها بستگی دارد. در این ارتباط همچنین می‌توان شاخص‌هایی مشترک بین میزان سلامتی و تغذیه دوران کودکی خانواده‌ها مورد ملاحظه قرار داد. این امر بیانگر آن است که اگر تغذیه شهروندان ارتقاء یابد؛ در آن شرایط هزینه‌های خدماتی، بهداشتی و درمانی کاهش خواهد یافت. براساس چنین رابطه‌ای نظام‌های سیاسی تلاشی قابل توجه انجام دادند تا حوزه بهداشت و حقوق اجتماعی شهروندان را به عنوان بخشی از سیاست‌گذاری اقتصادی قرار دهند» (Martorell, 1995: 89).

به طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که تامین نیازهای اساسی و بنیادین گروه‌های اجتماعی در بسترهای مختلف حقوق بشر به رویکرد دولت و همچنین توانایی آن برای تامین هزینه‌های مربوطه بستگی دارد. چگونگی تخصیص هزینه‌های اقتصادی برای موضوعات مربوط به حقوق بشر، یکی از دغدغه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی در قرن ۲۱ محسوب می‌شود. زمانی که کشورهای صنعتی در وضعیت بحران اقتصادی قرار گرفتند، احساس نیاز به چنین مولفه‌هایی بیشتر افزایش یافت.

به عبارت دیگر، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در شرایط بحران اقتصادی، میزان آسیب‌پذیری گروه‌های اجتماعی فرودست افزایش می‌یابد. به همین دلیل است که مسوولیت اجتماعی دولت در چنین شرایطی بیشتر افزایش خواهد یافت. بسیاری از لایحه‌های اقتصادی آمریکا و اروپا در شرایط رکود اقتصادی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۷ را می‌توان پاسخی به نیازهای عمومی جامعه در چارچوب مسوولیت اجتماعی دولت برای تامین نیازهای اولیه دولت رفاه در جوامع اروپایی و آمریکا دانست.

۴- بخش خصوصی و مسئولیت اجتماعی دولت

هم‌اکنون در بین تحلیل‌گران مسائل مربوط به «حکومت‌داری ملی» (National Governance) و همچنین «حکومت‌داری جهانی» (Global Governance) این مساله مطرح می‌شود که مسئولیت دولت در برابر بخش خصوصی به چه میزان است. علاوه بر آن، مسئولیت بخش خصوصی در برابر دولت، گروه‌های اجتماعی و لایه‌های عمومی جامعه به چه میزان خواهد بود؟ طرح چنین موضوعاتی بیانگر آن است که اداره امور جهانی و همچنین کنترل ساختار داخلی کشورها بدون همبستگی و همکاری گروه‌های مختلف امکان‌پذیر نخواهد بود. شواهد نشان می‌دهد که:

«امروزه از ۱۰۰ اقتصاد برتر دنیا، ۵۱ مورد شرکت‌ها هستند به عبارت دیگر، تعداد زیاد شرکت و بنگاه چندملیتی وجود دارد که تاثیر آنها بر اقتصاد جهانی از اکثر کشورهای در حال توسعه بیشتر است. در سال ۲۰۰۲ شرکت‌هایی چون (General Motors) در رده بیست و سوم اقتصاد جهانی، (Wal-Mart) در رده بیست و پنجم جهانی، (Exxon Mobil) در رده بیست و ششم جهانی و (Royal Dutch/Shell) در رده چهارم و ششم جهانی و کشور ایران در رده چهل و پنجم جهانی قرار داشت» (امیدوار، ۱۳۸۸: ۲۵۴۹).

یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های مسئولیت اجتماعی دولت در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی را می‌توان حمایت از شرکت‌های اقتصادی بخش خصوصی دانست. این مجموعه‌ها، طی سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به گونه‌ای قابل‌توجه رشد کردند. به عبارت دیگر، شرکت‌های اقتصادی را می‌توان در زمره مجموعه‌هایی دانست که اولاً، در فرآیند تولید اقتصادی مشارکت دارند؛ ثانیاً، به هر میزان چنین شرکت‌هایی از تحرک و جایگاه موثرتر در ساختار اقتصادی برخوردار باشند؛ بستر برای ارتقاء تولید ناخالص داخلی و همچنین تولید ناخالص ملی به وجود می‌آید.

به همان گونه که دولت در برابر بخش خصوصی و نهادهای اقتصاد داخلی و بین‌المللی مسئولیت دارد؛ این مجموعه‌ها نیز در برابر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود احساس مسئولیت می‌کنند. در آمریکا، بخش خصوصی به عنوان یکی از مراکز اصلی حمایت از گروه‌های اجتماعی و ارائه‌دهنده خدمات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی محسوب می‌شود. علت ایفای چنین نقشی را می‌توان ارتقاء قابلیت اقتصادی و تاثیرگذاری اجتماعی چنین مجموعه‌هایی در نظام بین‌الملل دانست.

۴-۱- حکومت‌داری خوب و مسوولیت اجتماعی دولت

«حکومت‌داری خوب» (Good Governance) یکی از ضروری‌ترین موضوعات جدید در سیاست‌گذاری اقتصادی و اجتماعی کشورها محسوب می‌شود. زمانی حکومت‌داری خوب مورد توجه قرار می‌گیرد که رابطه سازنده و همکاری‌جویانه بین دولت، بخش خصوصی و نهادهای اجرایی بوجود آید. مسوولیت اجتماعی دولت در برابر شرکت‌های خصوصی به معنای پاسخگویی در برابر نیازهای اقتصادی آنان از طریق تنظیم قواعد، حقوق و منابعی است که امکان تحرک و انجام فعالیت‌های گسترده آنان را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی فراهم می‌آورد. براساس چنین رویکردی است که هرگاه مقامات اجرایی کشورهایی همانند ترکیه، برزیل، چین، اندونزی، مالزی و روسیه به سایر کشورها سفر می‌کنند؛ شاهد مشایعت آنان بوسیله بخش خصوصی هستیم. این امر به آن مفهوم است که دولت احساس تعهد بسیار نسبت به تحرک اقتصادی و کسب درآمد چنین مجموعه‌هایی دارد.

وجود چنین شاخص‌ها و نشانه‌هایی بیانگر آن است که مسوولیت اجتماعی شرکت‌ها در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی به گونه تدریجی افزایش یافته است. شرکت‌های بزرگ و معتبر جهانی مسوولیت بیشتر در برابر محیط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود احساس می‌کند. بسیاری از بنیادهای اقتصادی، فرهنگی و مطالعاتی که در آمریکا فعالیت دارند؛ ناشی از سرمایه‌گذاری شرکت‌های چندملیتی بوده و به این ترتیب می‌توان نشانه‌هایی از مشارکت و همبستگی لایه‌های مختلف اقتصادی- اجتماعی را در فرآیند مسوولیت‌پذیری مشترک دولت و شرکت‌های خصوصی مشاهده کرد. این امر برای ارتقاء منابع در دسترس گروه‌های اجتماعی انجام می‌گیرد.

اگر اصلی‌ترین کارویژه دولت در حوزه حکومت‌داری را بتوان ارتقاء امنیت و رفاه عمومی جامعه دانست؛ در چنین شرایطی شرکت‌های خصوصی از طریق فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری خود می‌توانند چنین اهدافی را تامین کنند. زمانی که سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها به ایجاد اشتغال منجر شود و یا اینکه کیفیت تولیدات اقتصادی افزایش بیشتر پیدا کند؛ این امر نشان می‌دهد که چنین مجموعه‌هایی به گونه‌ای غیرمستقیم اهداف عمومی دولت را پیگیری و تامین می‌کنند.

مولفه‌های یاد شده نشان می‌دهد که حکومت می‌تواند نقش‌هایی مختلف در جهت مشارکت‌یابی بخش خصوصی در فرآیند دولت‌داری و حکومت‌داری ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا کند. در برخی از مواقع دولت می‌تواند نقش هدایت‌کننده داشته باشد. در برخی دیگر از مواقع، دولت نقش مشارکتی پیدا می‌کند. برخی از مواقع، دولت نقش کاتالیزور را عهده‌دار خواهد بود. هر یک از نقش‌های یاد شده می‌تواند موقعیت بخش خصوصی و

شرکت‌ها را در فرآیند تولید اقتصادی و همچنین مشارکت با دولت در فرآیند تحقق مسئولیت اجتماعی ارتقاء دهد.

۴-۱-۱- حکومت‌داری خوب و نقش هدایت‌کننده دولت

ساختار سیاسی و اجتماعی در کشورهای مختلف تحت تاثیر چگونگی تامین درآمدهای دولتی قرار دارند. در ایران نیز ساختار سیاسی تحت تاثیر مولفه‌های اقتصادی قرار دارد. بر این اساس می‌توان تاکید داشت که ماهیت دولت و ساختار قدرت در ایران براساس نشانه‌های «دولت تحصیل‌دار» (Renter State) مورد توجه قرار می‌گیرد. در کشورهای صنعتی، طبقه اقتصادی ایجاد شده و بین دولت با بخش خصوصی همکاری‌های سازمان‌یافته و نهادینه شده ایجاد شده است. طبعاً کشورهایی که دارای اقتصاد دولتی هستند و یا اینکه نقش دولت در ساختار اقتصادی کشور افزایشی قابل توجه پیدا می‌کند، می‌توان نشانه‌هایی از «نقش هدایت‌کننده دولت» (Conductor Role of State) در روند مسئولیت اجتماعی خود در برابر بخش خصوصی را مورد ملاحظه قرار داد.

در چنین شرایطی، حکومت می‌تواند نقش کنترل‌کننده و همچنین هدایت‌کننده را ایفا کند. با توجه به اصل ۴۴ قانون اساسی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که مسئولیت اجتماعی دولت در برابر بخش خصوصی در قالب شاخص‌های معطوف به هدایت‌کنندگی فرآیندهای اقتصادی پیش‌بینی شده است. در چنین شرایطی، میزان مشارکت بخش خصوصی در حوزه اقتصاد ملی و منطقه‌ای بستگی به میزان اراده سیاسی دولت و نقشی دارد که برای بخش خصوصی تعریف می‌کند. برخی از تحلیل‌گران بر این اعتقاد هستند که در چنین شرایطی: «دولت می‌تواند نقش هدایت‌کننده و همچنین نقش راهبری داشته باشد. خودش الگو باشد. اگر اصل ۴۴ به طور کامل اجرا شود و حدود ۵۰ درصد اقتصاد خصوصی شود، همچنان دولت یک دسته از شرکت‌ها را در اختیار داشته و مدیریت خواهد کرد. دولت به عنوان مدیر می‌تواند سیاست‌هایی را اتخاذ کند که برای بسیاری دیگر از شرکت‌های اقتصادی، صنعتی و تکنولوژیک ماهیت الگویی داشته باشد (خواجه‌پور، ۱۳۸۸: ۲۵۸۷).

زمانی که دولت نقش هدایت‌کننده و کنترل‌کننده شرکت‌های خصوصی عهده‌دار است؛ در چنین شرایطی، تصمیمات و قوانینی که تصویب می‌شود نقش راهنما را برای بخش خصوصی خواهد داشت. این امر نشان می‌دهد که مسئولیت اجتماعی دولت در برخی مواقع ماهیت اقتدارگرا خواهد داشت. به هر میزان کنترل دولت بر فرآیندهای اقتصادی کاهش یابد؛ در آن شرایط بستر برای شکل‌گیری دولتی بوجود می‌آید که نقشی متعادل‌تر در چگونگی کنترل کنش فعالیت تجاری، مالی، تولیدی و واسطه‌ای بخش خصوصی ایفا می‌کند. طبعاً دولت‌هایی که

دارای ساختار اقتدارگرا هستند و یا اینکه از مزاد اقتصادی ویژه بهره می‌گیرند؛ تمایل چندان به تعدیل نقش خود ندارد.

۴-۱-۲- حکومت‌داری خوب و نقش مشارکتی دولت

دولت در کشورهای صنعتی غرب و همچنین بسیاری از کشورهای در حال توسعه دارای نقش مشارکتی است. به عبارت دیگر، «نقش مشارکتی دولت» (Participatory Role of State) به مفهوم آن است که ساختار حکومتی خود را در فضای فرادستی قرار نمی‌دهد. نیاز متقابل بخش خصوصی و دولت به یکدیگر بسیار زیاد است و هر یک تلاش دارند تا بسترهای لازم را برای ارتقاء موقعیت دیگری از طریق مشارکت فراهم آورد. به طور کلی مشارکت می‌تواند در فرآیند برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، قانونگذاری و اجرا انجام گیرد. در این ارتباط، اهداف مشارکتی دولت در ایفای نقش مسوولیت اجتماعی خود در برابر بخش خصوصی مورد توجه گروه‌های متخصص و همچنین مجموعه‌های فعال در بخش خصوصی واقع می‌شود. مشارکت دولت با بخش خصوصی، بستر چندجانبه‌گرایی در روند تصمیم‌گیری را فراهم می‌سازد.

نشانه‌های نقش مشارکتی دولت با شرکت‌های چندملیتی در آمریکا بیش از هر حوزه جغرافیایی دیگر مشاهده می‌شود. در این شرایط، جلوه‌هایی از مسوولیت مشترک، پاسخگویی مشترک و همکاری مشترک بین بخش‌های مختلف حاصل می‌شود. در آمریکا، بخش خصوصی دارای ارتباطات موثر با کابینه، مجلس نمایندگان و همچنین مجلس سنا است. به عبارت دیگر، مجموعه‌هایی وجود دارند که به عنوان «لابی» (Lobby) ایفای نقش کرده و از این طریق بستر مشارکت حوزه‌های حکومت فدرال با بخش خصوصی را فراهم می‌آورند.

زمانی که الگوی روابط مشارکت‌جویانه بین دولت و بخش خصوصی ایجاد شود؛ در آن شرایط بستر برای شکل‌گیری «مسوولیت مشترک» در حوزه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراهم می‌شود. در بسیاری از مواقع، دولت درصدد حمایت همه‌جانبه از مجموعه‌های بخش خصوصی برمی‌آید. چنین فرآیندی را می‌توان در ارتباط با «لایحه نجات اقتصادی» (Bail out Act) در آمریکا مورد ملاحظه قرار داد. تصویب و اجرای این لایحه در کاهش بیکاری، رشد اقتصادی و ایجاد رونق در فعالیت‌های اقتصادی موثر بوده است.

براساس این لایحه، دولت فدرال حمایت‌هایی موثر را از بخش خصوصی به ویژه حوزه‌های بانکداری، بورس، ماشین‌سازی و ساختمان به انجام رساند. این حمایت‌ها در راستای تداوم فعالیت اقتصادی شرکت‌هایی است که در معرض ورشکستگی قرار گرفته و برای ادامه فعالیت‌های اقتصادی خود نیازمند حمایت‌های اقتصادی دولت هستند. مشارکت مسؤلانه دولت در برابر بخش خصوصی براساس رویکرد در قالب اندیشه نئوکلاسیک‌های

اقتصادی به ویژه کینزین‌ها شکل گرفته است. تجربه رکود اقتصادی آمریکا در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۲۹ نشان می‌دهد که هرگاه اراده دولت برای مشارکت با بخش خصوصی شکل گیرد، جلوه‌هایی از مسئولیت اجتماعی - اقتصادی مشترک بین آنان به وجود می‌آید. در آن شرایط، امکان کنترل بحران و بازگشت به شرایط عادی امکان‌پذیر است.

۴-۱-۳- حکومت‌داری خوب و نقش کاتالیزوری دولت

دولت در کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس دارای نقش کاتالیزور است و به عنوان حامی بخش خصوصی ایفای نقش می‌کند. این امر نشان می‌دهد که مسئولیت اجتماعی دولت در این کشورها در برابر بخش خصوصی گسترده و فراگیر است. دولت‌هایی که نقش کاتالیزور در ایفای مسئولیت اجتماعی خود در برابر بخش خصوصی ایفا می‌کنند؛ دارای رویکرد حمایتی بوده و تسهیلات لازم برای فعالیت اقتصادی این مجموعه‌ها را فراهم می‌کنند. در چنین شرایطی دولت درصدد برمی‌آید تا برخی از سیاست‌ها را در ترویج نوآوری‌های تکنولوژیک در حوزه‌های اقتصادی، زیرمجموعه‌ها و اجتماعی اتخاذ کند. زمانی که این سیاست‌ها ارائه شد؛ بستر برای حمایت از بخش خصوصی جهت گسترش فعالیت این مجموعه‌ها به وجود می‌آید. به عبارتی دیگر، دولت در این شرایط احساس مسئولیت اخلاقی کرده و فراتر از قواعد عمومی کشور از بخش خصوصی برای ارتقاء قابلیت‌های تکنولوژیک، اقتصادی و مالی کشور حمایت به عمل می‌آورد.

در فرآیند نقش کاتالیزور دولت، برخی از قواعد محدودکننده اقتصادی و اجتماعی در وضعیت تعلیق قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، قوانین و آیین‌نامه‌های اقتصادی جدید تصویب می‌شود که از یک سو سطحی موثرتر از روابط را بین دولت با شرکت‌های خصوصی و مدیران آنان فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، نشانه‌هایی از شفافیت ارتباطی در چنین روابطی شکل می‌گیرد. شفافیت ارتباطی و گسترش روابط همکاری جامعه، جلوه‌هایی از مسئولیت‌پذیری مشترک و هم‌تکمیل را بین دولت و بخش خصوصی بوجود می‌آورد.

بهره‌گیری از این الگو در شرایطی گسترش می‌یابد که کشورها در وضعیت رکود اقتصادی قرار داشته و یا اینکه در فضای بین‌المللی با نشانه‌هایی از تهدید و محدودیت روبه‌رو می‌شوند. به طور مثال، در شرایطی که کشورهای خاصی در وضعیت تحریم اقتصادی قرار داشته باشند؛ دولت و سیاست‌های دولتی ماهیت کاتالیزور داشته و از فعالیت بخش خصوصی در تمامی حوزه‌های مورد نظر حمایت به عمل می‌آورد. به عبارت دیگر، در چنین شرایطی دولت‌ها احساس می‌کنند که از طریق بخش خصوصی به گونه‌ای موثرتر می‌توانند به اهداف مورد نظر خود نایل شوند.

۴-۲- حکومت‌داری جهانی و مسوولیت اجتماعی دولت

حکومت‌داری جهانی به موازات مسوولیت‌پذیری دولت‌ها در تامین نیازهای اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و راهبردی کشورها شکل می‌گیرد. سازماندهی «اجلاسیه داووس» را می‌توان یکی از نمادهای گسترش چندجانبه‌گرایی در حوزه فعالیت مشترک دولت، بخش خصوصی و گروه‌های تخصصی برای ارتقاء ارائه سطح خدمات عمومی برای شهروندان دانست. طی سال‌های دهه ۱۹۷۰ به بعد شاهد شکل‌گیری موج چندجانبه‌گرایی در حوزه خدمات عمومی برای گروه‌های اجتماعی بوده‌ایم. ارائه خدمات اجتماعی نه تنها به عنوان بخشی از مسوولیت اجتماعی دولت محسوب می‌شود؛ بلکه تحقق چنین اهدافی را می‌توان بخشی از ضرورت‌های عمومی اقتصاد ملی و جهانی کشورها دانست. مشارکت بخش خصوصی با حوزه‌های دولتی را می‌توان به عنوان نیاز راهبردی متقابل دولت، جامعه، بخش خصوصی و شرکت‌هایی دانست که در ارتقاء تولید ناخالص داخلی و ملی کشورها نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کنند.

یکی از دلایل تاکید سیاستگذاران اقتصادی ایران بر اصل ۴۴ قانون اساسی را می‌توان نمادی از مسوولیت اجتماعی دولت در برابر بخش خصوصی دانست. از سال ۱۳۸۲ که سیاست‌های کلی برنامه‌ها در خصوص اجرای سند اجرایی چشم‌انداز ۲۰ ساله تصویب و ابلاغ شد؛ در ارتباط با اینکه چگونه بخش غیردولتی شامل بخش خصوصی یا تعاونی می‌تواند در فرآیند دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز ۲۰ ساله که رسیدن به جایگاه نخست منطقه است، سهم داشته باشد؛ موضوع بحث بود و در بخش اقتصادی این سیاست‌های کلی گفته شد که بعدها در مورد حضور بخش غیردولتی شامل خصوصی و تعاونی اتفاق نظر خواهد شد. این اتفاق در سال ۸۳ افتاد که قرار شد برای اجرای برنامه اصل ۴۴ و سند چشم‌انداز منتظر باشیم تا طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، سیاست‌های کلی را رهبری اعلام کند (نویخت، ۱۳۸۸: ۲۵۵۹).

نتیجه

درباره مسوولیت اجتماعی دولت در برابر بخش خصوصی رهیافت‌های مختلف وجود دارد. در این ارتباط، دو رهیافت از تاثیرگذاری و اهمیت بیشتر برخوردار بوده‌اند. رهیافت اول، بوسیله کلاسیک‌ها ارائه شده است. آنان تحت تاثیر مبانی اندیشه اقتصاد آزاد به نوعی از آراء آدام اسمیت بهره گرفته‌اند. رهیافت دوم، به نظریه‌پردازان مکتب انتقادی مربوط می‌شود. آنان فراتر از کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها درصدد هستند تا حوزه مسوولیت دولت در برابر جامعه و گروه‌های اجتماعی را ارتقاء دهند.

مهم‌ترین نظریه‌پردازان دوره حاضر حوزه کلاسیک در روند سیاست‌گذاری اقتصادی معطوف به تنظیم مسوولیت اجتماعی دولت در برابر بخش خصوصی را می‌توان افرادی همانند

«میلتون فریدمن» (Milton Friedman) دانست. وی در زمره کلاسیک‌های نهادگرا محسوب شده و تلاش دارد تا بستر افزایش مشارکت و نقش‌آفرینی بخش خصوصی در حوزه اقتصادی را فراهم سازد. نگرش دیگر که در برابر رویکرد کلاسیک و نئوکلاسیک مربوط به حوزه مسئولیت اجتماعی دولت ارائه شده، بوسیله افرادی همانند «کیت دیویس» (Keith Davis) و در چارچوب مکتب انتقادی مورد توجه و حمایت قرار گرفته است.

نظریه‌پردازانی همانند میلتون فریدمن که در زمره اقتصاددانان لیبرال محسوب می‌شوند بر این اعتقاد هستند که تنها مسئولیت اجتماعی دولت برای جامعه، نهادهای اجتماعی و بخش خصوصی ایجاد امنیت برای آنان است. زمانی که امنیت وجود داشته باشد، آنان قادر خواهند بود تا منافع و سود اقتصادی- اجتماعی خود را با سایر گروه‌های رقیب متعادل و هماهنگ کنند. طبعا در چنین فرآیندی دولت نیز نقش متوازن‌کننده داشته و از سوی دیگر، بوسیله بخش خصوصی نیز متعادل و متوازن می‌شود. از سوی دیگر، فریدمن برای بخش خصوصی نیز مسئولیت اجتماعی و همچنین مسئولیت سیاسی در برابر ساختار قدرت قائل است.

در رهیافت کلاسیک این موضوع مورد تاکید قرار می‌گیرد که دولت نباید محدودیتی خاص برای بخش خصوصی، شرکت‌ها و روند مبادله اقتصادی بوجود آورد. آنان بر این امر تاکید می‌کنند که ساختار اجتماعی، قواعد محیطی و فرهنگ سیاسی در هر کشوری اصلی‌ترین منابع ایجاد کنترل و موازنه رفتار بخش خصوصی است. بنابراین، دولت نباید درصدد به کارگیری فرآیندهای محدودکننده در برابر فعالیت بخش خصوصی برآید.

لیبرال‌های نهادگرا در سال‌های پایانی قرن بیستم درصدد برآمدند تا رویکرد کلاسیک‌ها را بازسازی کنند و آن را در حوزه‌های اقتصادی، مدیریتی و سیاستگذاری اقتصادی مورد استفاده قرار دهند. فریدمن بر این اعتقاد است که سیاستگذاری اقتصادی بدون توجه به نقش گروه‌های اجتماعی و اقتصادی امکان‌پذیر نخواهد بود. مهم‌ترین مسئولیت دولت آن است که اولاً، قواعد فراگیر، سازمان‌یافته و موثر را پیگیری کنند. از سوی دیگر، دولت باید آزادی عمل به مجموعه‌های اجتماعی- اقتصادی را اعطا کند تا براساس آن، بخش خصوصی بتواند از قابلیت و پتانسیل خود در راستای ارتقاء منافع خود، جامعه و ساختار سیاسی بهره‌گیرد.

رهیافت انتقادی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بوسیله کیت دیویس ارائه شد. وی درباره مسئولیت اجتماعی دولت در برابر جامعه، بخش خصوصی و همچنین نهادهای اجتماعی رویکردی خاص ارائه داده است. دیویس بر این اعتقاد است که باید اصالت و آزادی عمل بیشتر به جامعه داده شود. اقدامات اجتماعی نه تنها برای بخش خصوصی و نهادهای عمومی جامعه سودمند است؛ بلکه دولت و ساختهای سیاسی نیز در طولانی‌مدت از اقدامات آزادانه و رقابتی گروه‌های سیاسی و اقتصادی به منافع ملموس و موثر نایل می‌شود.

مشارکت در مسوولیت اجتماعی نمی‌تواند قابلیت گروه‌های مختلف را افزایش دهد. فلسفه وجودی بخش خصوصی آن است که به جامعه سود برساند. در این شرایط، فعالیت‌های بخش خصوصی باید متناسب با رهیافت‌های عمومی دولت در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی باشد. دیویس این رویکرد را براساس «نظریه میخلز» که در زمره نخبه‌گرایان محسوب می‌شود؛ در قالب «قانون آهنین مسوولیت اجتماعی» تبیین کرد.

بر اساس این قاعده دولت، جامعه و بخش خصوصی نمی‌تواند نسبت به مسوولیت خود در برابر دیگران مقاومت کند. چگونگی چنین فرآیندی را زیرساخت‌های اجتماعی- فرهنگی جوامع شکل می‌دهد. اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ سیاسی اقتدارگرا باشد؛ طبیعی است که در چنین شرایطی سیاست‌گذاری اقتصادی دولت نیز در فضای اقتدارگرایی انجام می‌گیرد. بنابراین، قوانین در چنین فضایی ماهیت ساختاری پیدا می‌کند؛ اما از فضای رقابتی خارج می‌شود. دیویس بر این اعتقاد است که گذشت زمان، بستر بازسازی رقابت را فراهم می‌آورد.

ضرورت‌های سیاست‌گذاری اقتصادی ایجاب می‌کند که بین حوزه‌های مسوولیت دولت و مشارکت بخش خصوصی، جلوه‌هایی از موازنه، همکاری و مشارکت ایجاد شود. به عبارت دیگر، مسوولیت اجتماعی صرفاً در شرایطی معنا پیدا می‌کند که جلوه‌هایی از توازن و همکاری بین لایه‌های مختلف اجتماعی ایجاد شود. برای تحقق چنین اهدافی لازم است تا کنش هر یک از بازیگران در روند مسوولیت اجتماعی ماهیت قاعده‌مند پیدا کند. اگرچه مسوولیت اجتماعی دولت در روند سیاست‌گذاری اقتصادی بالا است؛ اما این امر به آن مفهوم است که هر ساختار سیاسی باید تصمیمات خود را براساس انتظارات گروه‌های اجتماعی تنظیم کند. از سوی دیگر، مسوولیت اجتماعی انعکاس قدرت دولت محسوب می‌شود. بازیگرانی دارای مسوولیت هستند که از قدرت و توانمندی لازم نیز برخوردار می‌شوند. این نظریه بیانگر آن است که قدرت دولت در حوزه بخش خصوصی نیز ساری و جاری است. اگر دولت بتواند مسوولیت اجتماعی خود را به حوزه‌هایی متنوع‌تر منتقل کند؛ در آن شرایط، زیرساخت‌های اقتدار خود را افزایش داده است.

از سوی دیگر، مسوولیت اجتماعی نیازمند اقدام جمعی بازیگران، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی- اقتصادی است. چنین مجموعه‌هایی می‌توانند سیاست دولت را در فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی تعدیل کنند. این امر در شرایطی انجام می‌گیرد که بخش خصوصی نیز بتواند به موازات دولت، بخشی از اهداف و الگوهای رفتاری آن را در ارتباط با حوزه‌های مسوولیت اجتماعی تامین کند. براساس چنین رویکردی، هر بازیگری که دارای قدرت سیاسی یا اجتماعی باشد، به موازات میزان توانایی و قدرت خود باید مسوولیت اجتماعی مناسب و مطلوب را نیز عهده‌دار شود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. دین، هارتلی (۱۳۸۸)، «سیاست‌گذاری اجتماعی»، ترجمه عبدالله بیچرانلو، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲. سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، «توسعه به مثابه آزادی»، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. محمودی، وحید (۱۳۸۵) «مفهوم قابلیت در تحلیل‌های اقتصادی» مندرج در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۲، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۴. بانک جهانی (۱۳۸۱)، «مبارزه با فقر»، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
۵. مایر، جرالد و جوزف استیگلتز (۱۳۸۲)، «پیشگامان اقتصاد توسعه»، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران: نشر نی.
۶. گریفین، کیث و تری مک کنلی (۱۳۷۷)، «توسعه انسانی: دیدگاه‌های و استراتژی»، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور، تهران: انتشارات وداد.
۷. امیدوار، علیرضا (۱۳۸۸)، «ترویج مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها در ایران»، مندرج در پژوهش‌های راهبردی در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۵، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۸. نوبخت، محمداقبر (۱۳۸۸)، «مسئولیت اجتماعی بخش خصوصی و دولت»، مندرج در پژوهش‌های راهبردی در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۵، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۹. خواجه‌پور، بیژن (۱۳۸۸)، «نقش حکومت در توسعه و ترویج مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها»، مندرج در پژوهش‌های راهبردی در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۵، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۰. خلعتبری، فیروزه (۱۳۸۵)، «نماگرهای کیفی، مردم‌سالاری و توسعه»، مندرج در پژوهش‌های راهبردی در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۲، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۱. طباطبایی یزدی، رویا (۱۳۸۵)، «نماگرهای اعتماد و نماگرهای ترکیبی»، مندرج در پژوهش‌های راهبردی در توسعه اقتصادی ایران، شماره ۲، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۲. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۶)، «آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران»، تهران: نشر قومس.
۱۳. آپتر، دیوید و چارلز اندی‌پین (۱۳۸۰)، «اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی» ترجمه: محمدرضا سعیدآبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب. خارجی:

1. Jooohnson, N. (1987), **The Welfare State in Transition: the Theory and Practice of Welfare Pluralism**, Brighton: Wheal sheaf.
2. Clarke, J. and J Newman. (1997), **the Managerial State**, London: Sage.
3. Cochrane, A. (2003), **the governance of local Welfare**, in P. Alacock, A. Erskine and M. May (Eds), **The Student's Companion to Social Policy**, 2 Ed, Oxford: Blackwell.
4. Robins, I. (2002), **Understanding Sense Capability Approach**, Cambridge: Cambridge University Press.
5. Kinney, William. (2001), **Social Rights and Economics**, London: Routledge.
6. Martorell James. (1995), **Social Policy for Development**, London: Sage Publication.
7. Friedman, Milton. (1992), **Capitalism and Freedom**, Chicago: University of Chicago Press.
8. Davis, Keith. (1994), **Five Propositions for Social Responsibility**, New York: Random House.
9. Manson, Joseph. (1994), **the social Attitudes of Management**, Englewood Cliffs, N.J: Prentice – Hall.
10. Ackerman, Bruce. (1999), **the Stakeholder Society**, New Haven: Yale University Press.
11. Snyder, Jack. (2000), **From Voting to Violence: Democratization and Nationalist Conflict**. New York, NY: Norton.
12. Urdal, Henrik. (2002), **the Devil in the Demographics. The Effect of Youth Bulges on Domestic Armed Conflict**. Oslo: International Peace Research Institute.

13. Young, I.M. (1990), **Justice and the Politics of Difference**. Princeton NJ: Princeton University Press.
14. Wantchekon, Leonard. (2000), **why do Resource Dependent Countries Have Authoritarian Governments**. New Haven: Yale University Press.
15. Summers, Robert and Alan. (1991), **the Penn World Table: An Expanded Set of International Comparisons**, Cambridge: Cambridge University Press.
16. Barry, B. (2000), **the Study of Politics as a Vocation**. Oxford: Oxford University Press.
17. Bacharach, P and M. Baratz. (1990), **Power and Poverty**, Oxford: Oxford University Press.
18. Bulmer, M. (2001), **The Ethics of Social Research**. London: Sage.
19. Colville, J. (1987), **The Fringes of Power: Downing Street Diaries**. London: Allen Lane Penguin.
20. Daugbjerg, C. (1998), **Policy Networks under Pressure**, Alder shot: Ash gate.
21. Deakin, N and R. Parry. (2000), **the Treasury and Social Policy**, London: Macmillan.
22. Gavin, N and D, Sanders. (1997), **the Economy and Voting**, Oxford: Oxford University Press.
23. Cawson, A and P, Saunder. (1983), **Corporatism, Competitive Politics and Class Struggle**. London: Routledge.
24. Carter, J. (1998), **Post modernity and the Fragmentation of Welfare**, London: Routledge.
25. Dean, H. (1999), **Poverty, Riches and Social Citizenship**, Basingstoke: Macmillan.

از این نویسنده تاکنون مقالات ذیل در همین مجله منتشر شده است:

"تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد"، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار ۸۷. "اروپا و جنگ پیش‌دستانه"، دوره ۳۹، شماره ۱، بهار ۸۸، "فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی در شرایط رکود در آمریکا ۲۰۰۹-۲۰۰۷"، دوره ۳۹، شماره ۴، زمستان ۸۸؛ "سیاست‌گذاری اتحاد راهبردی در توسعه منطقه ای"، دوره ۴۰، شماره ۳، پاییز ۸۹؛ "بررسی تحلیلی و کارکردی مدل‌ها و فرایندهای سیاست‌گذاری اقتصادی"، دوره ۴۱، شماره ۲، تابستان ۹۰.